

۸۸۵۷
۱۷۳.۱

معناشناسی واژه «استکبار» در قرآن کریم بر مبنای نظریه ایزوتسو

سیدمهدی شهیدی*

چکیده

واژه «استکبار» از مهم‌ترین واژگان کلیدی در قرآن است و نقش برجسته‌ای در نظام اخلاقی قرآن، با بار معنایی منفی دارد، و برای نشان دادن یکی از صفات بارز کافران به کار می‌رود. در زبان قرآن، واژه‌های کلیدی دیگری مانند بغی، بطر، عتو، استغناء و طغیان در حوزه کانونی واژه «استکبار» مورد بحث قرار می‌گیرند.

هدف این نوشتار، تبیین واژه «استکبار» از لحاظ معناشناسی و ارائه الگویی است که در آن، مفاهیم کلیدی گزاره‌های اخلاقی معانی مشخص‌تری یابند.

این تحقیق با رویکردی معناشناسی به تبیین مباحث اخلاقی - دینی در حوزه واژه «استکبار» می‌پردازد. این روش و شیوه دارای دستاوردها و تأویل‌های استوار است. چنین روشی همان چیزی است که آن را «تفسیر قرآن به قرآن» می‌نامیم، با این تفاوت که از نظریه حوزه معنایی که شاخه‌ای از حوزه زیان‌شناسی است بهره گرفته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی، استکبار، بغی، بطر، طغیان، استغناء، عتو.

* عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه پیام نور. دریافت: ۸۸/۳/۱۰ - پذیرش: ۸۸/۵/۱۸

مقدمه

معناشناسی ساختاری در پی آن است که میان عناصر واژگان یک زبان، روابط معینی را کشف کند. یکی از روش‌های موفق در این باره، روش مطرح در نظریه «معناشناسی» است. این نظریه که در مطالعه دلالت درون‌زبانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، از سوی گروهی از دانشمندان در دو دهه دوم و سوم قرن بیستم مطرح گردید و با آرای ویزگریر با عنوان «نظریه حوزه‌های معنایی» انسجام یافت؛ و توشیهیکو ایزوتسو، زبان‌شناس و معناشناس، در پژوهش‌های قرآنی از آن به عنوان یکی از روش‌های مطالعاتی استفاده کرد و مهم‌ترین و مفصل‌ترین الگو را در این زمینه ارائه نمود.

مطابق این نظریه، واژگان یک زبان در حوزه‌های لغوی یا مفهومی، سامان پیدا می‌کنند و واژگان هر حوزه نسبت به هم از ساختار منسجمی برخوردارند. بر این اساس، هریک از واژگان کانونی قرآن مجید، یک میدان معناشناسی دارند که در تداخل این میدان‌ها و ارتباط میان آنها، مفاهیم و معانی کلمات قرآنی بهتر و دقیق‌تر شناخته می‌شوند.

بنابراین، معناشناسی، تحقیق و مطالعه‌ای تحلیلی درباره کلمات کلیدی یک زبان است. با استفاده از این روش، می‌توان نگاه قرآنی درباره مفاهیم اصلی، و مورد کاربرد آنها را کشف نمود.

هریک از واژه‌ها و اصطلاحاتی که در حوزه کانونی «استکبار» بررسی می‌شود مطابق داده‌های وحیانی، واژه مزبور و کلمات کانونی آن، معنای خاص خود را دارند؛ و روشن است که صرفاً با

مراجعه به فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌های قرآنی نمی‌توان به معنای حقیقی و درونی آن نایل شد، بلکه باید روشی را در پی گرفت که بدان وسیله بتوان ساختار هریک از واژه‌های کلیدی را در تمام بافت‌های درون متنی قرآن جست‌وجو نمود تا آنجا که قرآن خود مفاهیم خود را تفسیر و تبیین کند و معنای دقیق واژه، به طور عینی از روی بافت آیه متعین گردد. در واقع، دیدگاه معناشناسانه این امکان را به ما می‌دهد که به تعریفی تحلیلی و دقیق از واژگان کلیدی قرآن دست یابیم. از آن‌رو که ماهیت واژه استکبار و حوزه‌های معنایی آن، تاکنون مورد پژوهش روشمند قرار نگرفته است، این مقاله می‌کوشد با توجه به روش معناشناسی و یافت درون‌متنی قرآنی، حوزه معنایی واژه استکبار در قرآن کریم را تبیین و تشریح نماید.

مراد از تحلیل معنایی واژه استکبار در قرآن این است که این واژه کانونی و واژگان کلیدی مرتبط با آن از چه بار معنایی برخوردارند؟ آیا ارتباطی بین این واژگان کلیدی وجود دارد؟ و حوزه معنایی واژه استکبار کدام معانی را شامل می‌گردد؟

در این نوشتار با استفاده از نظریه معناشناسی که شاخه‌ای از حوزه زبان‌شناسی است، کلمات کلیدی واژه استکبار در قرآن کریم، مشخص و طبقه‌بندی می‌شوند و نوع ارتباط آنها در شبکه‌های معنایی بررسی و تحلیل می‌گردند تا در نهایت، حوزه معنایی استکبار و کلمات کانونی آن باز شناخته شوند.

شاکله و ساختار این تحقیق بر مبنای روش و ایده توشیهیکو ایزوتسو سامان یافته است.

استکبار

از جمله عناصر مهم در ساختمان معنایی واژه کفر، مفهوم استکبار است. در قرآن کریم بر نقش این عنصر چنان تأکید شده که در بسیاری از موارد، گویی تنها خصلت کفار همین پدیده است. شخص مستکبر به لحاظ ماهیت دینی، متکبر و گستاخ است.^(۱) آیات زیر شاهد و گواه این حقیقت است که گردن‌کشی دست‌کم یکی از نشانه‌های مشخص مستکبران است:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَنَلُمُونَ أَنْ صَالِحاً مَرْسُلاً مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَاذِبُونَ» (اعراف: ۷۵-۷۶)؛ سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا می‌دانید [مطمئنید] که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ گفتند: بی‌تردید ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است مؤمنیم. کسانی که استکبار می‌ورزیدند گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید کافریم.

«بَلَىٰ قَدْ جَاءَ نَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (زمر: ۵۹)؛ آری، نشانه‌های من بر تو آمد و تو آنها را دروغ شمردی و سرکشی کردی و از کافران شدی.

آیات فوق، نشان می‌دهد که متکبران، ایمان نمی‌آورند و به همین لحاظ، این نکته قابل برداشت است که «استکبار» دقیقاً نقطه مقابل «ایمان» و از عوامل عدم ایمان به خدا و پیامبران است: «وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (غانه: ۲۷)؛ و موسی گفت: من به پروردگار خود و پروردگار شما از هر متکبری که به روز حساب

ایمان ندارد، پناه می‌برم.

نیز قرآن کریم در همین زمینه می‌فرماید: «وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنُشْخَرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ قَدْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالذَّمَ آيَاتٍ مُفْضَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ» (اعراف: ۱۳۲-۱۳۳)؛ و گفتند: هر پدیده شگرفی که برای ما بیاوری تا بدان ما را جادو کنی، ما به تو ایمان نیاوریم. پس بر آنان طوفان و ملخ و شپش و غوک‌ها و خون، فرو فرستادیم که آياتی روشن و آشکار بودند، اما آنها استکبار ورزیدند و قومی گناهکار بودند.

قرآن کریم، کسانی را که متکبرانه و مستکبرانه بر زمین پای می‌نهند و باد غرور در گلو می‌اندازند و با ناخوش‌ترین آواها عریده می‌کشند، مورد مذمت قرار می‌دهد: «وَلَا تَصْخَرُ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَكُنْ فِي الْأَرْضِ مَرْحَأً إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (لقمان: ۱۸-۱۹)؛ به تکبر از مردم رخ برمتاب، و بر زمین به تفرعن راه مرو؛ چه خداوند هیچ متکبر لاف‌زن را دوست نمی‌دارد و در رفتار میان‌رو باش، و صدايت را آهسته ساز؛ زیرا ناخوش‌ترین آواها بانگ خران است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، متداول‌ترین واژه برای بیان این نوع غرور و نخوت در قرآن مجید، واژه «استکبار» است که هم‌تراز با واژگان «تصعر» و «مرح» است، چنان‌که قرطبی در توضیح و تفسیر واژگان مزبور، هر سه واژه را به یک معنا دانسته است.^(۲) اصطلاح دیگری که با واژه «استکبار» هم‌معناست، کلمه «عالی» است. این دو کلمه در بافت دینی، تقریباً مترادف و معادل یکدیگرند.^(۳)

آیه زیر، این نکته را به خوبی روشن می‌سازد:

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابليسَ استكبرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ يَا ابليسَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِدَيِّ أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ (ص: ۷۵، ۷۳)؛

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند، مگر ابلیس که استکبار ورزید و از کافران شد. فرمود: ای ابلیس! چه چیزی تو را از سجده کردن به چیزی که من به دست خویش آفریدم، باز داشت؛ تکبر ورزیدی یا خود را برتر شمردی؟

«کبر» از جمله اصطلاحات اخلاقی منفی در قرآن کریم است که با دیگر کلمات و واژگان هم‌رتبه خود، همچون شرک و کفر، ارتباط اساسی و وابستگی بنیادی دارد.

آیه زیر، ارتباط و وابستگی واژگان مزبور را در یک شبکه معنایی به خوبی نشان می‌دهد:

﴿إِذِ الْأَعْمَالُ فِي آغْتَابِهِمُ وَالسَّالِمِينَ يُسَخَّرُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ﴾ (غافر: ۷۵، ۷۱)؛

آن‌گاه که غل‌ها در گردن‌هایشان است و با زنجیرها کشیده شوند. به درون آب جوشان، سپس در آتش بر افروخته می‌شوند. آن‌گاه به آنان گفته می‌شود: کجايند آنها که برای خداوند شریک قرار می‌دادند؟ گویند: از دید ما گم شدند، بلکه از پیش هم که آنها را پرستش می‌کردیم، چیزی نبودند، اینچنین خداوند کافران را گمراه می‌سازد. این [عقوبت] به سبب آن است که در زمین به ناروا، سرمستی می‌کردید و بدان سبب، تکبر می‌ورزیدید.

در اینجا، آیه‌ای را بیان می‌کنیم که در آن «مجادله با آیات الهی» با مفهوم «استکبار» ارتباط معنایی دارد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ...﴾ (غافر: ۵۶)؛ کسانی که در آیات خدا، بدون آنکه حجتی برایشان آمده باشد، مجادله می‌کنند در دل‌هایشان جز کبر نیست و آنان به آن نخواهند رسید.

در قرآن کریم، واژه‌های دیگری هم وجود دارد که با «استکبار» یا «کبر»، مترادف و هم‌حوزه می‌باشند. این واژگان هر یک به سهم خود به اوصاف مختلف، فرایند غرور و تکبر انسان در برابر خدا را نشان می‌دهند. کلمات مهمی که در این شبکه معنایی مورد بحث قرار خواهند گرفت به شرح ذیل است:

بغی

معنای واژه «بغی» در اصل، از روی استغناء بیش از حد، و برخلاف شرع و قانون و بی‌دادگرانه عمل کردن علیه دیگران است.^(۴)

آیه زیر، نمونه‌ای از کاربرد این واژه در قرآن کریم است: ﴿وَلَوْ يَسْطُرُ اللَّهُ الرُّزُقَ لِيَعْبَادِهِ لَجَعَلُوا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يَنْزِلُ بِقَدْرِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾ (شوری: ۲۷)؛ و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند در زمین سرکشی می‌کنند، لیکن آنچه را بخواهد به اندازه‌ای فرو می‌فرستد. به راستی که او به [حال] بندگانش آگاه و بیناست.

نسفی عبارت «لیغوا» را چنین تفسیر می‌کند: «و هو الکبر ای لتکبروا»؛ بغی به معنای کبر است و اینکه آنان تکبر می‌ورزند.^(۵)

بیضاری نیز واژه «بغی» را با کلمه «تکبر» و فساد

تجاوز آنان را دنیال کردند، تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی نیست، مگر آنکه بنی اسرائیل یدو ایمان آورده‌اند و من از تسلیم شدگانم.

واژه «عدو» که در اینجا به کار رفته و معمولاً همراه با واژه «بغی» دیده می‌شود، معنایی نزدیک به آن دارد. قرطبی در تفسیرش سه واژه «بغی»، «اعتدا» و «ظلم» را در یک بافت معنایی به کار برده است.^(۸)

بطر

این کلمه، به معنای «سرمستی»، «سرکشی و شادمانی بیش از حد» و «نخوت» است. واژه پژوهان نیز، همین معنای را افاده کرده‌اند. زمخشری می‌نویسد: «مجاوزه الحد فی المرح»؛^(۹) (بیش از حد شادمان و سرکش شدن) به لحاظ ثروت، مقام یا چیزهای دیگر است. ابوهلال عسکری، بطر را به معنای کفران نعمت و ناسپاسی تعریف کرده، می‌گوید: «بطر النعمة معادل و برابر با کفر النعمة است.»^(۱۰)

در کتاب التحقیق نیز آمده است: بطر، عبارت است از تجاوز از حد اعتدال در فرح و طرب و شادمانی.^(۱۱)

با توجه به معنای فوق در خصوص واژه «بطر»

چنین استفاد می‌شود که وقتی کسی بیش از حد سرمستی و نخوت در خود احساس کرد رفتارش نسبت به دیگران حقارت‌آمیز بوده و به طور ضمنی رفتار استکبارآمیز از چنین کسانی مشاهده می‌گردد. در قرآن کریم، اطلاعات زیادی درباره ساختمان معنایی این واژه وجود ندارد، اما آیات زیر جنبه‌ای از معنای آن را روشن می‌سازد:

در زمین هم معنا و مترادف دانسته است.^(۶) توضیح فوق را آیه دیگری از قرآن کریم تصدیق می‌نماید:

﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنْ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَقَابِعَهُ لَأَكْثَرُ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْرِحِينَ... وَلَا تَبْتَغِ السَّادَةَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَّبِعِينَ﴾ (قصص: ۷۶-۷۷)؛

قارون از قوم موسی بود و سر آنان ستم کرد و از گنجینه‌ها، آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می‌آمد، چنین بود که قومش به او گفتند: مغرور مباش که خدا مغروران را دوست ندارد... و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی‌دارد.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، واژه بغی در بافت آیه معنا شده است. ابتدا با فعل دیگری، یعنی «فرح»، در عبارت «لا تفرح» معادل گذاشته شده است. فعل اخیر در اصل به معنای «از چیزی زیاد شادمان شدن» است. از اینجا روشن می‌شود که واژه «بغی» بخصوص به این حقیقت اشاره دارد که قارون از ثروت و دارایی خود، مغرور شد و به قدرت دنیایی خویش غرّه گشت. و «فساد» به عنوان تجلی ملموس آن حالت باطنی که به وسیله «بغی» توصیف شده، ذکر گردیده است.^(۷)

در آیه زیر، واژه «بغی» در وصف رفتار و کردار فرعون که دست به تعقیب و آزار اسرائیلیان زد، به کار رفته است: ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَيْنَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغِيًّا وَعَدَّوْا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَجُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (یونس: ۹۰)؛ و بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و سپاهیان او از روی ستم و

«وَوَكَّمْ أَهْلَكُنَّا مِنْ قَرْيَةٍ بِطَرَفِ مَعِيشَتِهَا فَتِلْكَ مَسَاكِينُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ» (قصص: ۵۸)؛ و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم؛ [زیرا] زندگی خوش، آنها را مست کرده بود و این مسکن‌های آنهاست که بعد ایشان، جز اندکی در آن مورد سکونت قرار نگرفته‌اند و ماییم که وارث آن هستیم.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَمَّا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» (انفال: ۴۷)؛ و مانند کسانی مباشید که از خانه‌هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج می‌شدند [مردم را] از راه خدا بازمی‌داشتند و خدا به آنچه می‌کنند، احاطه دارد.

عتو

این واژه یکی از مترادف‌های «استکبار» است و معنای آن عبارت است از: «بیش از حد تعادل مغرور بودن» و «خیلی مستکبرانه رفتار کردن». واژه «عتا» با حصر اضافه «عن» که دور شدن از چیزی را می‌رساند، معنای «اعراض و تخلف از امر و فرمان» و «گردن‌کشی در مقابل فرمان و دستور» را پیدا می‌کند. اگر از روی مثال‌های به‌کار گرفته شده این واژه داور می‌کنیم، شاید بتوان گفت که عتا، اشاره به تجلیات خارجی و ملموس غرور و تکبر - در رفتار و گفتار - دارد و حال آنکه «استکبار» به حالت درونی غرور و تکبر اشارت دارد. (۱۲)

واژه «عتا» به لحاظ معنا، قرابت بیشتری با واژه «عصى» به معنای «سرپیچی و گردن‌کشی از فرامین الهی» دارد. تعالی در تفسیرش این دو واژه را

هم‌حوزه و مترادف هم دانسته است. (۱۳)
 ز منحسری نیز در تفسیر واژه «عتا» می‌گوید: «آن بی‌نهایت و بیش از حد استکبار ورزیدن است». (۱۴)
 برای روشن‌تر شدن مطلب، آیات دیگری را ذکر می‌کنیم:

«وَقَالَ الَّذِينَ لِمَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْغُلَابُكُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا» (فرقان: ۲۱)؛ و کسانی که به لقای ما امید ندارند گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و چرا پروردگاران ما را نمی‌بینیم. قطعاً که در دلشان استکبار ورزیدند و سخت سرکشی کردند.

«وَوَكَّاينَ مِنْ قَرْيَةٍ عَثَتْ عَنِ أَسْرِ رَبِّهَا وَوَسِيلِهِ فَخَاسِبَتَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَابِنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا» (طلاق: ۸)؛ و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سرپیچی کردند و ما به سختی به حساب آنها رسیدیم و آنان را به عذابی [بس] زشت عذاب کردیم.
 «وَقَلْنَا مَتَوًّا عَن مَّا تَهْوَا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (اعراف: ۱۶۶)؛ و چون از آنچه از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند به آنان گفتیم، بوزینگانی مظرود باشید.

طغیان

واژه «طغیان» به «تجاوز از حد در عصیان و نافرمانی»، (۱۵) «تعدی از حد متعارف»، (۱۶) و «هر چیزی که از اندازه، تعدی و تجاوز کند»، (۱۷) اطلاق می‌شود. این واژه قرابت معنایی بیشتری با «استکبار» دارد. بیضاوی در تفسیر آیه ۷۵ سوره «مؤمنون» می‌نویسد: «طغیان بر افراط و زیاده‌روی در کفر، بر استکبار بیش از حد از پذیرفتن حق و بر دشمنی با

رسول خدا ﷺ و مؤمنین، دلالت می‌کند. (۱۸)

واژه «طغیان» اغلب همراه با «کفر» به کار می‌رود و این نشان می‌دهد که این دو کلمه تقریباً مترادف هم هستند: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَشْلُوقَةٌ عَلَيْنَا أُنبِيَهِمْ وَأَلْمَنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْشُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَكَرَّيِدَةٌ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا...﴾ (مانند: ۶۴)؛ و یهود گفتند: دست خدا بسته است؛ دست خودشان بسته باد و به خاطر این سخن که گفتند، لعنت بر آنان باد. بلکه هر دو دست او گشاده است؛ هرگونه بخواهد می‌بخشد و آنچه از سوی پروردگارت نازل می‌شود بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود.

قرآن کریم در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا الْفُلَّامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا﴾ (کهف: ۸۰)؛ و اما نوجوان، پدر و مادرش مؤمن بودند، پس ترسیدیم سرکشی و بی‌ایمانی او، پدر و مادر را نیز فرا بگیرد.

منافقان، هنگامی که مؤمنان را می‌بینند می‌گویند: «ما با شما هستیم و به خدا و روز قیامت ایمان داریم، اما چون با شیاطین خود خلوت می‌کنند می‌گویند: چگونه ممکن است همانند کم‌خردان، ایمان آوریم. ما فقط آنان را ریشخند می‌کنیم.» (۱۹)

قرآن مجید در وصف این‌گونه رفتار منافقان، واژه طغیان را به کار می‌برد: ﴿اللَّهُ يَشْهَرِي بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (بقره: ۱۵)؛ خداست که آنها را مسخره می‌کند و در سرکشی و طغیانشان، سرگردان بگذارد.

ذکر این نکته ضروری است که واژه «عمه» (کوری دل و کورکورانه متحیر شدن) (۲۰) فعلی است

که اغلب با طغیان به کار می‌رود و این دو به صورت ترکیبی همسان در قرآن استعمال می‌شوند. معنای دقیق این دو واژه ترکیبی، هنگامی که این عبارت در اوصاف حالت کسانی به کار می‌رود که به لذت‌های دنیوی دل خوش کرده و امید به لقاء الله ندارند و نسبت به آیات الهی در غفلتند، روشن‌تر می‌شود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا فِيهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ... فَتَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (یونس: ۸۰، ۸۱)؛ کسانی که امید دیدار ما را ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان آرامش یافته‌اند و کسانی که از آیات ما غافلند، آنها

جایگاهشان به سبب آنچه به دست می‌آورند، آتش است... پس کسانی را که به دیدار ما امید ندارند، رها می‌کنیم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان بمانند. در آیه زیر، «خوف از خدا» در تقابل و تضاد با «طغیان» دانسته شده است: ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَآتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾ (نازعات: ۴۱-۳۷)؛ و اما آن کسی که طغیان کرد و زندگی این دنیا را برگزید، پس جایگاه او آتش است و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت پس جایگاه او بهشت است.

یکی از مشخصه‌های افراد و اقوام منحط، طغیان و نافرمانی در برابر خداست: ﴿أَذْهَبْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ (طه: ۲۳-۲۴) به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته و با او سخنی نرم گوئید، شاید که متذکر شود یا بترسد.

قرآن کریم همچنين می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ طَفَّوْا فِي
الْبِلَادِ فَاتُّخْتُوا فِيهَا الْمَسَاكِينِ﴾ (نجر: ۱۱-۱۲)؛ همانا کسانی
که در شهرها سر به طغیان برداشتند و در آنها بسیار
تبهکاری کردند.
بنابراین، «طغیان‌گری و از لذت‌های حیات دنیوی
پیروی کردن» دقیقاً نقطه مقابل ترس از خداوند و
عدم پیروی از هوس دانسته شده است.

استغناء

فعل «استغنی» نیز که برای بیان زیاده‌روی در اعتماد
آدمی به خویشتن به کار می‌رود، از حیث روابط
معنایی با واژه «طغی» ارتباط نزدیک دارد. مفهوم
اصلی استغنی، توانگری و ثروتمندی است. در
قرآن، بر این نکته فراوان تأکید شده است که خداوند
«غنی» است؛ یعنی آن قدر توانگر است که او را به
کس، احتیاج نیست و کاملاً متکی به خویش و
خودکفا است. اما در مورد انسان، فرض چنین استغنا
و بی‌نیازی مبین فقدان حس مخلوقیت و عبودیت
است و بدین ترتیب، داشتن چنین احساسی چیزی
جز استکبار و بزرگ‌بینی که متضمن انکار خداست،
نیست. (۲۱)

این واژه، در لغت به معنای «خویشتن را دیدن» (۲۲)
است و «خود را ذاتاً غنی دانستن، که اقتضای طغیان
و عدوان و استکبار» (۲۳) است و در نتیجه، به قدرت و
توانایی خویش، اعتماد نامحدود داشتن. در آیه زیر
که هدف آن وصف حالات درونی و باطنی انسان به
طور کلی است، دو واژه طغی و استغنی در کنار هم و
به صورت هم‌تراز به کار رفته است: ﴿كُلًّا إِنَّ الْإِنْسَانَ
لِكَيْفِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَفْتَى﴾ (علق: ۷)؛ حقا که انسان

سرکشی می‌کند همین که خود را بی‌نیاز پندارد.
آیات ذیل نیز تقابل و تضاد دو واژه «استغنی» و
«اتقی» را نشان می‌دهد: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى
يَا الْحُسْنَى فَسْتَخَيْرُوهُ لِيُخْشِيَ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى
وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسْتَخَيْرُوهُ لِيُعْذِرُ﴾ (یل: ۵-۱۰)؛ و اما
آن کس که بخشید و پروا داشت و [پاداش] نیکوتر را
تصدیق کرد، به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم
گذاشت. و اما آنکه بخل ورزید و خود را مستغنی
شمرد و [پاداش] نیکوتر را تکذیب کرد، به زودی راه
دشواری به او خواهیم نمود.

بنابراین، رابطه تقابل به وضوح میان «اتقی»
(برهیزگاری) با صفت همراه آن، یعنی بخشش و
گشاده‌دستی (اعطای)، و «استغنی» با صفت همراه آن
یعنی «بخل» وجود دارد. با توجه به کاربردهای قرآنی
واژه استغنی، همواره تنه معنا توأمآ افاده می‌شود: ۱.
غنا و بی‌نیازی؛ ۲. اکتفا؛ ۳. احساس ثبات. (۲۴)

نتیجه‌گیری

۱. با شناسایی واژگانی که در حوزه معنایی واژه
استکبار قرار دارند، می‌توان گفت واژگان مزبور در
یک وجه مشترک گرد آمده‌اند. اشتراک در یک وجه
مشترک، سبب قرار گرفتن واژگان در یک حوزه
معنایی می‌شود. برای تحلیل دقیق هر واژه، لازم
است واژگان مرتبط با آن شناسایی شوند. در این
صورت است که بار ارزشی واژگان تعیین شده و
توصیفی دقیق از آن به عمل خواهد آمد.

۲. واژگانی همچون بخی، بطر، عتو، استغناء و
طغیان از نظر معنایی هم‌تراز با واژه استکبار قرار داده شده
و در واقع، حوزه معنایی واژه استکبار محسوب می‌شوند.

۳. در برخی موارد، واژگان مزبور دقیقاً مترادف و هم معنا با واژه استکبار تلقی نمی شوند، بلکه یک رابطه تساوی و یا تشابه و با یک رابطه جانشینی بین واژگان کلیدی وجود دارد. و این تشابه و تساوی و یا روابط جایگزینی و جانشینی بین واژگان کانونی قرآن، به حدی است که گاه تمایز نهادن میان آنها دشوار است.

۴. آنچه از بررسی و تحقیق آیات مربوط به واژه استکبار برمی آید این است که در تجزیه و تحلیل ساختمان معنایی واژگان در بافت قرآنی، میان واژه فوق و کلمات کانونی آن، ارتباطی بنیادین و وابستگی معنایی وجود دارد.

..... پی نوشتها

- ۱- توشیهیکو ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی، دینی در قرآن مجید، ص ۲۸۵.
- ۲- محمدبن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۴۸ و ۴۷.
- ۳- همان، ج ۸، ص ۱۴۸.
- ۴- توشیهیکو ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی، دینی در قرآن مجید، ص ۲۹۳.
- ۵- عبدالله بن احمد نسفی، تفسیر النسفی، ج ۳، ص ۵۸۴.
- ۶- عبدالله بن عمر بیضاوی، تفسیر البیضاوی، ج ۴، ص ۹۲.
- ۷- توشیهیکو ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی، دینی در قرآن مجید، ص ۲۹۵.
- ۸- محمدبن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۴۱.
- ۹- محمودبن عمر زمخشری، اساس البلاغه، ص ۲۲.
- ۱۰- ابوهلال عسکری، معجم الفروق اللغویه، ص ۱۰۲.
- ۱۱- حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۷۱.
- ۱۲- توشیهیکو ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی، دینی در قرآن مجید، ص ۲۹۸.
- ۱۳- عبدالرحمن بن مخلوف ثعالبی، الجواهرالحسان فی

- تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۷۷.
- ۱۴- محمودبن عمر زمخشری، اساس البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۳.
 - ۱۵- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، ص ۳۰۴.
 - ۱۶- حسن مصطفوی، التحقیق، ج ۷، ص ۸۲.
 - ۱۷- محمدبن احمد ازهری، تهذیب اللغة، ج ۸، ص ۱۶۷.
 - ۱۸- عبدالله بن عمر بیضاوی، تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۱۷۵.
 - ۱۹- بقره: ۱۲-۱۴.
 - ۲۰- حسن مصطفوی، التحقیق، ج ۸، ص ۲۲۸.
 - ۲۱- توشیهیکو ایزوتسو، مفاهیم اخلاقی، دینی در قرآن مجید، ص ۳۰۳ و ۳۰۲.
 - ۲۲- عبدالله بن احمد نسفی، تفسیر النسفی، ج ۳، ص ۱۹۸۲.
 - ۲۳- حسن مصطفوی، التحقیق، ج ۷، ص ۲۷۷.
 - ۲۴- راغب اصفهانی، مفردات، ص ۴۶۶.

..... منابع

- ازهری، محمدبن احمد، تهذیب اللغة، فاهره، الدارالمصریه، بی تا.
- اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، تهران، مکتبه المرتضویه، ۱۳۶۲.
- ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی، دینی در قرآن مجید، تهران، فروزان روز، ۱۳۷۸.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، تفسیر بیضاوی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۰ق.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن مخلوف، الجواهرالحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، مکتبه العصریه، ۱۴۱۷ق.
- زمخشری، محمودبن عمر، اساس البلاغه، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۹ق.
- عسکری، ابوهلال، معجم الفروق اللغویه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
- قرطبی، محمدبن احمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- نسفی، عبدالله بن احمد، تفسیر النسفی المسمی بمدارک التنزیل و حقائق التأویل، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۸ق.